

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

راجع به محمد ابن عیسی اجمالا عرض شد که، دیگه تفصیل بحث های رجالیش در جای خودش. بحثی در وثاقت و جلالت شان ایشان نیست و آن چه از ابن الولید راجع به ایشان نقل شده که در دو بخش است و هر دو بخش هم مربوط به بحث های فهرستی است در هر دو بخشش ما معارض داریم، راجع به مسئله یونس معارضش مثل کلینی رحمه الله است که قبول نکرده و منفردات ایشان را می آورد و راجع به مث آن قصه اسناد منقطع هم مثل ابن نوح، البته ما هنوز دقیقا معنای کلمه اسناد منقطع را بخواهیم بگوییم هنوز واقع نیست، واضح نیست، چون دو احتمال اساسی داده می شود. یکی این که خود ایشان وقتی از کسی نقل می کند واقعا متصل نیست، مثل همان مثالی که عرض کردیم مثل فرض کنید مثلا به این که شبهه اتصال مثل یاسین ضریر، تصادفا در کتب هم، در فهارس هم طریق به کتاب یاسین ضریر همین خود محمد ابن عیسی است و مقدار معتناهی از روایات حریر از یاسین ضریر از حریر توسط خود همین محمد ابن عیسی رسیده است. کس دیگر از یاسین ضریر نقل نمی کند و بعضی جاها هم خب یقینا انقطاع است نه این که شبهه است، مثل این روایتی که نقل کردیم که ایشان از سماعه نقل می کند، خب قطعا ایشان سماعه را درک نکرده محمد ابن عیسی.

دوم این که مراد این باشد یاسین ضریر حریر را درک نکرده، اما این خب خیلی بعید است چون می گوید لانه کان علی ظاهر العدالة و الثقة، معلوم می شود نظرش این است که خود ایشان عدل و ثقه بودند و لذا اگر گفت منقطع نیست، متصل است، حتی ولو تعبیر به عنعنه کرد گفت عن فلان، این اتصال دارد، ظاهرش این طور است، ظاهر عبارت و باز هم دو احتمال دیگه دادیم که آیا مراد این است که مراد ایشان نیست، انقطاع نیست، شما می گوئید منقطع است منقطع نیست، نه متصل است. یکی این که این انقطاع هم اگر به حسب ظاهر هست توجیه دارد، این هم خلاف ظاهر است. ظاهرا می خواهد بگوید انقطاع نیست. حالا روشن این باید راهش، بهترین راهش همان پیدا کردن روایت محمد ابن عیسی است، عرض کردم تازگی بعضی از عزیزان مشغولند، روایت محمد ابن عیسی در نوادر الحکمة، چون

عبارت ابن الولید راجع به نوادر الحکمه است ولو احتمالا این اشکال عام باشد، خاص به کتاب نوادر الحکمه نباشد. به هر حال اول باید در نوادر الحکمه دید و چون اگر هم بر فرض ما الان روایت نوادر الحکمه را جمع بکنیم احاطه کامل به کتاب نداریم، نمی دانیم دقیقا مراد ابن الولید از استثنای روایت محمد ابن عیسی چه روایاتی بوده، آن هنوز برای ما کاملا روشن نیست و نمی توانیم راجع به او. لکن ظاهر عبارت ابن نوح و بعد مرحوم شیخ نجاشی ظاهرش این است که انقطاع را قبول ندارد، و انقطاعی که از طرف محمد ابن عیسی است نه مروی عنه ایشان، نه کسی که ایشان از او روایت می کند، ظاهرش این است، می گویم چون الان آن کتاب دقیقا در اختیار ما نیست، اگر هم حتی جمع بکنیم باز هم نمی توانیم بگوییم دقیقا همان کتاب است فعلا دقیقا نمی دانیم. فقط می دانیم ابن نوح می گوید انقطاع ندارد، ایشان می گوید انقطاع ندارد و ایشان می گوید ندارد. و نجاشی هم ظاهرا میل به استادش پیدا کرده که انقطاع ندارد، انقطاعی مطرح نیست. این راجع به خلاصه دو تا اشکال مرحوم ابن الولید راجع به محمد ابن عیسی یقینی رحمهما الله و می ماند یک مسئله دیگری که ما مطرح کردیم، دو تا روایت است که در یکی تصریح دارد علیکم بالاختیال که خیلی سنگین است، انصافا از امام جواد. حالا خدا رحمت کرده زمان ما نیست، به اصطلاح خودشان مبارزه با تروریسم، این که امام، یادم نمی آید جای دیگه این تعبیر را اصلا دیده باشم، علیکم بالاختیال را جای دیگه دیده باشم. یکی هم قصه امام هادی و بعد شمشیر برد و حضرت فرمود این شمشیر خوب نیست، ساطور برد و با ساطور زد کله طرف را دو نصفه کرد، خیلی تعجب آور است یعنی واقعا دو تا مطلب را ایشان در عمل مسلحانه نقل کرده که هر دو ظاهرا تا آن جایی که به ذهن من می آید، حالا استقرای من کامل نیست، اصولا در کل ائمه ما چنین چیزی نداریم، حالا در آن قصه مسلم ابن عقیل دارد که وقتی شب شد گفت که، برعکسش را دارد، الایمان قید الفتک، فتک همین است یعنی ترور، ترور که به معنای خوف و رعب و ترس است اما ناگهانی و بدون خبر. و این را ما داشتیم یعنی شاید رسما ترور رسمی که در بین مسلمان ها شده همین ترور سعد ابن عباد است که در شام بودند، گفتند جنی ها کشتند. غرض این که این ترور شده راست است اما در راه اهل بیت ما الان موردی نداریم. یک مورد دیگه هم قصد مسلم است که عکس این است. البته این باز غیر از آن معنای حرکت مسلحانه مصطلح است چون آن حرکت مسلحانه مصطلح در مقابل نظام است. این دو مورد هر دو از شیعه بودند و منحرف بودند و

شیعیان را منحرف می کردند، این دو مورد اگر راست باشد. انصافا من که فعلا هنوز قبول نداریم ولو راویش محمد ابن عیسی ابن عبید است، انصافا این دو مورد یک مقداری خدشه وارد می کند یعنی انصافا این که ایشان مطلبی را نقل بکند، مخصوصا آن قصه ساطور که خیلی عجیب و غریب است.

یکی از حضار: شما اسحاق انباری را قبول دارید؟

آیت الله مددی: می گویم مشکل سر سند هم هست.

به هر حال دو تا به ایشان نسبت داده شده. یک مشکل دیگر کار ما به نظرم هر دو هم در کتاب کشی آمده است. این کشی چون دور از اوساط علمی بوده ظاهرا هر رطب و یابسی را که برای ایشان نقل کردند ایشان برداشته آورده و خودش هم با مشایخ تماس نداشته یعنی ما الان نگاه می کنیم به نظرم من یک وقتی می گفتم ۲۵ تا، ۳۰ تا، ۱۵ تا ایشان استاد دارد. بعد که دقیق تر نگاه کردم پنجاه و یکی به نظرم مرحوم کشی استاد دارد که شاید چند نفرش را، یکی عیاشی را می شناسیم نسبتا زیاد، یکی دو نفر حمدویه و اینها را هم می شناسیم که اینها را هم فقط به توثیق شیخ طوسی اطلاع پیدا کردیم که توثیق شیخ طوسی هم احتمالا از همین رجال کشی باشد، احتمالا آن هم از همین است. علی ای حال با قطع نظر از این چند مورد معظم چهره هایی که ایشان فرمودند ناشناس اند. معظمشان را آشنایی نداریم و از نظر جغرافیائی هم تا آن جایی که الان دسترسی ما هست ایشان تا حدود قم آمده، یا نیشابور و قم، خود کشی. عیاشی تا بغداد و کوفه و اینجاها رفته اما ایشان به کوفه و بغداد و اینها، خبری نداریم که ایشان رسیده باشد. عرض کردیم کتاب ایشان هم بعدها توسط پسر عیاشی به بغداد می آید، کتاب کشی، منحصر هم هست، نسخه دیگری ندارد. جعفر ابن محمد ابن مسعود. این جعفر پسر خود عیاشی است. حالا به نظرم نوشتند فاضل صالح، خیلی اطلاع دقیق از حال این جعفر هم نداریم، جعفر ابن محمد ابن مسعود عیاشی، ایشان کتاب کشی را به بغداد آورده که نجاشی هم موضع گیری کرده، می گوید کتاب اغلاط کثیره دارد و شیخ هم گفته کثیر المنافع لکن یک تلخیصی از کتاب انجام داده، آن تلخیص ایشان هم روشن نیست و دقت ایشان در تلخیص هم روشن نیست چون این ایامی بوده که ایشان به نجف مشرف شده بودند و به نجف هجرت کرده بودند و کاملا محسوس است، شیخ در نجف کاملا دیگه از حال

و دماغ افتاده بود، دیگه سر حال نبود که در این ده سالی که در نجف بود نتوانسته بود یک کار علمی که مثلاً در ضمن ۴۱ سال در بغداد انجام داده این کار را در نجف انجام داده باشد.

یکی از حضار: دو تا سند است اگر بزرگواری بکنید، الحسین ابن حسن بندان قمی

آیت الله مددی: بله این هم درست شناخته نشده، اما به هر حال. روشن نیست.

یکی از حضار: سعد ابن عبدالله بن ابی خلف القمی

آیت الله مددی: این سعد معروف است دیگه.

یکی از حضار: ایشان یکیش است، بعد سعد دوباره، جماعة من اصحابنا من العراقیین .. عن جنید. جنید کیست؟

آیت الله مددی: نمی شناسیم.

نه یک چیز دیگری هم روایت دیگری است که مدح جنید است، چون جنید رفت آن فارس ابن حاتم را کشت، شاید این روایت را شما می خوانید.

یکی از حضار: همین هاست که ساطور و اینهاست، فارس ابن حاتم قزوینی.

آیت الله مددی: بله، بعد در یک روایت دارد که امام مثلاً به خانواده جنید هم پول می دادند به خاطر این. یک روایت دیگه دارد که مدح جنید و عمل جنید است اما توش این قصه نیست، فقط این مداحی از خاندان ایشان که به خاطر کاری که کرده بود اما آن روایتی را که محمد ابن عیسی دارد، شما الان اسم محمد ابن عیسی را نخواندید.

یکی از حضار: بعد سعد و حدثی محمد ابن عیسی بن عبید، حدثی اسحاق الانباری قال لی ابو جعفر الثانی که امام جواد باشد.

آیت الله مددی: این را هم الان نمی شناسیم.

علی ای حال دو تا روایت را ایشان در سندش، البته خود سعد هم به نظر ما کرارا عرض کردیم یک شبهه ای در ایشان داریم، خالی از شبهه هم با این جلالت شانی که مرحوم نجاشی از ایشان نقل می کند خود ما هم یک شبهاتی راجع به ایشان داریم.

.....

علی ای حال این دو تا طعنی است که ممکن است در محمد ابن عیسی، لکن می گویم این باز غیر از آن قصه مثلاً زبیدیه که عمل مسلحانه در مقابل حکومت بغداد و مرکزی انجام دادند این دو نفر شیعه منحرف بودند که حضرت فرمودند که این دو تا را. و ظاهرش هم این است که این دو نفر منحرف بودند بیشتر به ذهن می آید که جهت انحراف غلو داشتند یعنی افراد منحرفی بودند که سبب گمراهی شیعیان دیگر شدند.

یفتن الناس، فتنه ایجاد می کردند. به هر حال احتمال دارد که مراد غلو هم باشد یعنی درست دقیقاً این خبر ضد غلو است اگر باشد، به هر حال فعلاً ما این دو تا مطلب را فعلاً از مرحوم محمد ابن عیسی نمی توانیم قبول بکنیم، یکاش هم ایشان این مطلب را نقل نکرده بودند و نسبت این دو مطلب به امام معصوم سلام الله علیهم اجمعین انصافاً مشکل است، این راجع به قسمت محمد ابن عیسی و وثاقتش و مشکل خاصی ندارد.

البتّه عرض کردیم یک بحث دیگر بحث افراد است، مثلاً مرحوم آقای محمد ابن علی ابن محبوب این حدیث را در نوادر المصنف یا مصنفین خودش آورده و احتمال دادیم که ایشان مرادش از این تعبیر این باشد که این یک روایات نادری است، روایات شاذی است، مثلاً ایشان از محمد ابن عیسی مستقیم از صفوان، شاید اشاره ایشان به این باشد که این یک نسخه شاذی از کتاب صفوان است، این اگر باشد یک مشکل فهرستی دیگر پیدا می کند نه این مشکلاتی که ابن الولید گفته، چون این مشکلات فهرستی را بعد جداگانه مطرح می کنیم دیگر الان مطرح نکنم. فعلاً چون ایشان بحث رجالی فرمودند من به مقدار بحث ایشان توضیح دادم.

بعد ایشان متعرض داوود ابن الحسین الاسدی شده، و ایشان فرموده که نه، صفحه ۱۶۸، و آورده شیخ الطائفه در رجال در اصحاب مولانا الصادق، من غیر تعرض له بمدح و لا قدح، خب این طبیعت شیخ است، اصلاً طبیعت شیخ افراد را، یعنی طبقاتی که مرحوم شیخ نوشته رجالش، فقط بیان این است که از اصحاب کدام امام است. مخصوصاً در اصحابی مثل امام صادق به نظرم سه هزار و هفتصد و سی تا، هفتصد و سی پنج تا، ایشان آورده با مکرراتش، به نظرم اصحاب امام صادق، شماره گذاریش در ذهنم این طور است، حالا می گویند از کتاب ابن عقده گرفته، ابن عقده چهار هزار آورده. این از چهار هزار کمتر است، سه هزار و هفتصد و خرده ای است. هم مکررات

دارد و هم اکثرش را، خیلی کم گفته ثقه یا ضعیف، خیلی کم گفته و هدف ایشان بیان این است که ایشان روایت کرده. تصادفاً اسم منصور دوانیقی را هم آورده در همین اصحاب امام صادق. باز در اصحاب امام صادق نعمان ابن ثابت ابوحنیفه را هم آورده، چون از امام صادق روایت دارند، نکته خاصی نیست، روی عن الصادق علیه السلام، این نکته خاصی مطرح نبوده. پس این که ایشان نوشته من غیر تعرض این طبیعت شیخ است، این نکته خاصی ندارد. نعم در اصحاب امام کاظم اسم ایشان را آورده و فرموده واقفی.

یکی از حضار: ابو برده بن عوف الازدی

آیت الله مددی: به نظرم ابو بریه است، با هاء

یکی از حضار: برده

آیت الله مددی: اگر باشه ابو برده.

یکی از حضار: این که دشمن امیرالمومنین است

آیت الله مددی: بله.

یکی از حضار: این را شیخ طوسی آورده

آیت الله مددی: چون روایت نقل کرده.

بعد ایشان عبارت مرحوم شیخ را هم در فهرست ایشان نقل کرده. بعد چون در آن زمان جزء موثقین یا جزء جارحین تعدیل یا تذکره یا جرح و تعدیل را، علامه را هم داخل می کردند. ایشان هم علامه در قسم دوم آورده. حالا این بحثی است که ایشان قسم دوم را تعبیر کرده فی باب المجروحین، دقت می فرمائید؟ مرحوم آقای شفتی، یک بحثی دارند که آیا کسانی که ایشان در اسم دوم است مجروحند یا نه نظر علامه چیز دیگری است. دیگه من وارد این بحث ها نمی شوم. من فقط اشاره می کنم، این را اگر می خواستند آقایان نگاه بکنند مقدمات قاموس الرجال، یکی از مقدمات قاموس راجع به این است که اگر علامه قسم دوم را آورده مرادش چیست.

بعد ایشان خود علامه قبول نکرده روایت ایشان را و ایشان گفته توقف می کنم در روایتش چون ولو نجاشی توثیق کرده لکن شیخ گفته واقفیٌ لذا من قبول. یک مقدار منشا توقف و تضعیف های بعدی هم علامه است، روشن شد؟ راجع به مبنای علامه در حدیث من باز هی تکرار می کنم، می دانم تکرار است لکن چون خیلی مفید است باید تکرار بکنیم. مبنای ایشان این است که خبر صحیح را که تمام روایتش عدل امامی ضابط باشند الی آخر الاسناد، این را مطلقا حجت می داند چه معارض داشته باشد و چه نداشته باشد. روایت حسن را که یکی یا بیشتر از یکی، یا تمام سند امامی ممدوح باشند حسن، این را حجت می داند اگر معارض نداشته باشد. این قسم دوم.

روایت موثق را به اصطلاح، روایتی که یک راوی یا بیشترش از غیر امامیه هستند، این را حجت نمی داند، ایشان صحیح و حسن را حجت می داند، این را حجت نمی داند مگر آن شخصی که غیر امامی است از اجلاء باشد، مثل ابن فضال مثلا. یکی از بزرگان باشد، مثل ابن فضال پسر، مثل حمید ابن زیاد. اگر یکی از اجلاء باشد قبول می کنیم. آن وقت طبق قاعده، قاعده ایشان روشن شد؟ داود ابن حسین، ولو نجاشی گفته ثقة، لکن چون واقفیٌ و از اجلاء نیست، از مشاهیر نیست، روشن شد؟ این مبنای علامه را هم توضیح بدهم که چرا ایشان در روایتش توقف کرده، سرّ توقف علامه این است که از واقفی هست و جزء اجلا نیست، چون جزء اجلا نیست ایشان روایت را قبول نمی کند و عرض کردیم در این مطالب مثلا مبنا با آقای خوئی کاملا موافق است، آقای خوئی روایت موثق را حجت می داند اصلا کلا. اگر واقفی باشد فطحی باشد، روایت حسن که امامی ممدوح باشد حجت نمی دانند. روایت صحیح هم به خاطر این که توثیق شده، چون امامی عدل است و توثیق شده و إلا اگر امامی باشد صفاتی در آن گفتند، توثیقی در آن نیامده آن را هم توقف می کنند یعنی قبول نمی کنند، باید توثیق در آن باشد، در حدی برسد که توثیق در حدش درباره او گفته شده. این هم راجع به مبنای اختلاف مبانی آقایان و طبعاً کرارا عرض کردم در مسئله حجیت خبر، چه در کبرا و چه در صغریات یکی از مسائل فوق العاده مهم در دنیای اسلام و در دنیای علم است که پیدا کردن دو نفر که با همدیگر هم سلیقه باشند خیلی مشکل است به هر حال.

بعد ایشان متعرض این شده که علامه توقف دارد پس بنابراین این روایت عمر ابن حنظله را علامه قبول ندارد خلاصه اش چون به هر حال در دو سند چه سند کلینی و چه سند مرحوم شیخ طوسی هر دو داود ابن حسین وجود دارد. در سند صدوق هم اصلا ابتدایش به

داود است، روی داود ابن الحسین، پس در هر سه سند داود ابن حسین وجود دارد و علامه آن را قبول ندارد، این راجع به این قسمتی که است.

البته بعدش هم ایشان، یادم می آید اشاره فرمودند. عمر ابن حنظله اصلاً نامش را نبرده، نه در قسم اول و نه در قسم دوم. کلاً اسم عمر ابن حنظله را نبرده است. پس به نظر علامه این حدیث ضعیف است، حدیث عمر ابن حنظله ضعیف است.

بعد خود ایشان یک تحقیقی فرمودند. ببینید هدف من خواندن عبارت نیست، یک نحوه تفکر است، این خیلی مهم است، آن عمده روش فکری و روش علمی است،

و التحقيق أن يقال إن حديثه معدودٌ من الموثقات، إذ الجمع، آن وقت ایشان آمده جمع کرده بین کلام نجاشی که گفته ثقةٌ و کلام شیخ که گفته واقفی، چرا؟ اقتضی ذلك، آن وقت ایشان این جور می گوید: قوله ثقةٌ ظاهرةٌ في صحة العقيدة، من عرض کردم و تازگی چند بار هم عرض کردم، حالا دیگه فقط همین دو معنا را می گویم، یکی از معنای ثقة یعنی متحرز عن الکذب که آقای خوئی این جور معنا می کند. یکی معنای ثقة نه متحرز عن الکذب است، عدلٌ، اصلاً نه فقط، اصلاً عدالت دارد، یک معنای ثقة متحرز عن الکذب و امامی، عدلٌ امامی، یک معنای ثقة عدلٌ امامی ضابطٌ، ما معنای دیگه هم اضافه کردیم. ایشان می خواهد بگوید که کلمه ثقة، این بحثی است که شده، خیلی متاخرین هم ایشان هم قبل ایشان و هم بعد ایشان این بحث را دارند که ثقة در لفظ نجاشی فقط مراد متحرز عن الکذب است یا مراد عدل است؟ یا مراد این است که، حالا عدل یعنی نه در مذهب، یعنی فرض کنید در فطحت هم کار خلاف شرع نمی کرد یا نه اصلاً امامی، ثقة یعنی متحرز عن الکذب امامی، ایشان می گوید:

بنائاً على أن قوله ثقةٌ ظاهرةٌ في صحة العقيدة

ظاهرٌ نه ظاهرٌ، قوله ظاهرٌ، دیگه مثل این که معلوم می شود گاهیگاهی مرحوم آقای شفتی نه به مثل آقاضیا خیلی مقید به مذکر و مونث نیست.

ظاهرٌ في صحة العقيدة

مراد از صحت عقیده هم یعنی امامیت، ظاهرٌ فی امامیة، حالا به این صحت عقیده می فرماید ظاهرٌ فی امامیته.

و لفظ واقفی نصٌ، دقت می کنید چطور شد؟ لفظ ثقة در عبارت نجاشی ظاهرٌ در امامیت. لفظ واقفی در عبارت شیخ نصٌ، از ظاهر رفع

ید می کنیم به خاطر نص! این نحوه تفکر عجیبی است. آن ظاهر است و این نص، از آن ظاهر رفع ید می کنیم.

و لا یصلح الظاهر لمعارضه، این یک تفکری بود که در قدیم بود، اختصاص به مرحوم شفتی ندارد که مثلاً این جوری.

فیحمل الوثاقه علی أن المراد منها الاحتراز عن الکذب، روشن شد؟ چون شیخ تصریح دارد واقفی پس مراد نجاشی از این که ثقةٌ یعنی

متحرز عن الکذب و إلا جاهای دیگه متحرزٌ عن الکذب و امامی، در این جا فقط متحرزٌ عن الکذب، چرا؟ چون شیخ گفت واقفی. بعد به

خودش می گوید خب این که حمل به نص و ظاهر در کلام یک شخص واحد اگر باشد، یک جا گفته ثقةٌ و یک جا گفته واقفی، این

درست، این ها دو نفرند آخه. یکی گفته ثقةٌ، اگر لفظ ثقة ظاهر در امامیت باشد خب نجاشی عقیده اش این است که ایشان امامی است،

شیخ عقیده اش این است که این که واقفی است، چه منافات دارد؟ چرا حمل نص بر ظاهر، بعد ایشان می گوید یتجه، بعد قلنا، إن التفرقة

بین کون کل منهما فی کلام شخص واحد و بین کونهما فی کلام شخصین و إن کانت مما یتوهم لکنها لیست علی حد اوجب التخصیص،

در حدی نیست که تخصیص. شاید مرادش تنصیص باشد.

لوضح أن دلالة الثقة، این یکمی عبارت ایشان را اگر درست چاپ می کردند بهتر بود، دلالت ثقةٌ علی ارادة الموثق، مراد ایشان از

موثق نجاشی است. علی ارادة النجاشی کون الرجل، این را به نصب بخوانید، ارادة الموثق کون الرجل امامیا این، لیست فی قوة دلالة

واقفی علی ارادة صاحبه فساد العقيدة لكون لفظ واقفی نصاً فی ذلک.

می گوید فرق نمی کند در یک کلام باشد یا در دو کلام باشد، ای کاش ایشان به عکس می فرمودند. اگر بنا بشود لفظ ثقة ظاهر در

امامیت باشد که ایشان می گوید ظاهر است، ایشان آخرش این طور می گوید، فارادة صحة العقيدة یعنی امامیت من لفظ ثقة لیس فی

حد فساد العقيدة من لفظ واقفی، لوضح أن لفظ واقفی لم يستعمل فإن استعماله فی غیر الامامی من الامور، فالقدر المتیقن من لفظ الثقة

ارادة الموثق، یک آن دارد، آن زیادی است. ارادة الموثق الاجتناب عن الکذب، اجتناب را هم باید به نص بخوانیم مفعول اراده. حالا من

.....

نمی دانم چرا ایشان با این که مرد ملایی هم هست یک دفعه این جا عبارات مغلفی آورده که باید من معنا بکنم. لکنه نصا فی ذلک، فالمتیقن منه ارادة هذا المعنا، قدر متیقن یعنی فلا بد من حمله علیه عند وجود المعارض کما فی ما نحن فیه، و اما عند انتفاع المعارض فیحمل علی معنی الظاهر، خلاصه اش این است که اگر نجاشی یک جا گفت ثقة، معارض داشت مثل این جا که گفت واقفی یعنی محترز عن الکذب، اگر معارض نداشت یعنی محترز عن الکذب امامی، این خلاصه مطلب است. انصافا من عمدا خواندم که، نه این را می خواهم بگویم این را تعجب نکنید، این اصلا یک نوع تفکر است

یکی از حضار: قرائتش چیست؟

آیت الله مددی: چطور من یک کلمه ای را بگویم که این کلمه من اگر شیخ طوسی آمد خلافتش را گفت یک جور معنا می دهد. شیخ طوسی نگفت جور دیگه معنا می دهد. آخه این خیلی عجیب و غریب است. اگر واقعا لفظ ثقة ظاهر است در امامی در کلام شخص واحد هم تعارض است، نه در کلام شخصین، اگر شیخ طوسی یک جا گفت واقفی، یک جا گفت ثقة، ثقة یعنی عدل امامی، یعنی محترز عن الکذب، می گویم دو تا کلام شما با همدیگر معارض است، تعجب است که می گوید این مطلب در کلام شخص واحد باشد یا دو تا. ظاهر را حمل بر نص بکنیم، خیلی عجیب است. یعنی روشن شد؟ ما یک مشکلی در اصول قدیم ما موجود بود، این اختصاص به این دارد. من مخصوصا امروز این را خواندم که این یک دردی است که مثل آن که می گفت مثلا اولی الامر منکم، وقتی امام معصوم باشد مراد معصوم است، وقتی امام معصوم غائب باشند مراد فقیه است، خب این جور معنا کردند بعضی ها، چاپ هم کردند و نوشتند، علی ای حال این هم جزء چشم بندی ها و سحر سحره است، لفظ ثقة در نجاشی باید منتظر شد مخصوصا این هایی که کلام علامه را هم شاهد می گیرند که لفظ ثقة ظاهر است در محترز عن الکذب، امامی و محترز عن الکذب، لکن اگر علامه یا شیخ یا یکی دیگه آمد گفت واقفی، نه محترز عن الکذب، دیگه امامی توش نخوابیده، این این طوری معنا می شود.

این جور معنا کردن عبارت انصافا تماما خلاف ظاهر است و اصولا تعجب می کنیم یعنی واقعا یکی از نعم الهیه که در مباحث الان الفاظ و ظهورات در زمان ما پیدا شده این جور تفکرات دیگه وجود ندارد، کلا این سنخ تفکرات برداشته شده و انصافش این احتمال هست

اما یک قرینه خیلی واضحی است، این که مراد ایشان ثقةً، مرحوم نجاشی، امامی بودن هم مطمح نظرش باشد، احتمال هست، و اگر این احتمال بود در حقیقت کلام ایشان با شیخ معارض است. ایشان ملتفت نشدند، ایشان می گوید حمل نص بر ظاهر، چرا؟ محترز عن الکذب و واقفی، نه این دو تا مبنا بوده، مرحوم شیخ قائل بوده که ایشان واقفی است، مرحوم نجاشی قائل بوده که ایشان واقفی نیست. چیز مشکلی نیست. انصاف قصه و عرض کردیم ظاهرا واقفی بودن شیخ از کشی گرفته، اصلا نجاشی حرفش این است که کشی اشتباه دارد، این را می خواسته بگوید جزء اغلاط کشی است و عرض کردیم حتی یک عبارتی از شیخ یا دیگری است، الان نمی دانم که معظم اصحاب به وقف برگشتند بعد از موسی ابن جعفر، تک تک به حضرت رضا برگشتند. عرض کردم این ظاهرا از دروغ هایی بود که واقفیه درست کردند. به هر حال در این که واقفیه سعی کردند در کوفه مخصوصا یک سر و صدای گنده ای راجع به حضرت رضا راه بیندازند عرض کردم اصلا عده ایشان اهانت به حضرت رضا می کردند. این مطلب جای انکار نیست اما این که ایشان این مطالب را فرمودند پس بنابراین حق این است که این آقای داود ابن حسین ثقة است و واقفی هم نیست، به خلاف این راه هایی که ایشان رفتند. اصولا هر جا شیخ منفرد به یک مطلبی بود ما توقف داریم. حالا چه در حدیث باشد و چه در رجال باشد و چه در فهرست باشد، جاهایی که شیخ انفراد دارد باید روش بررسی کرد. ظاهرش این است که نسبت واقفی بودن را ایشان از کتاب نجاشی از کتاب کشی گرفته و این نسبت ثابت نیست و انصافا هم حق با نجاشی است.

پس این مطلبی که ایشان فرموده داود ابن حسین ثقة واقفی خود این مطلب ایشان را ما قبول نداریم، داود ابن حسین ثقة امامی، ثابت نیست واقفی بودن ایشان و عرض کردیم غیر از این که از کشی، وقتی انسان قصه واقفیه را نگاه می کند احساس می کند که واقفی ها یک حرکت تند اجتماعی مثل حزب گرایی را شروع کرده بودند، یعنی هو بندازند، چو بندازند، همه واقفی شدند. الان زمان ما این طور است، هر کسی می گوید مردم این را می گویند، این هم ظاهرا یک حرف مفتی را واقفی ها انداختند. حالا مرحوم شیخ رحمه الله چون ایشان بعبارة آخری قائل به حجیت خبر بود این مطلب را نقل کرده است. این اصل این مطلب هم روشن نیست، الان خب سنی ها این مطلب را نقل می کنند که مسئله عدد ائمه واضح نبوده و لذا بزرگان شیعه همه برگشتند و معظمشان واقفی شدند. اگر این نصوص

روشن بود نمی شد این ها واقفی بشوند. عرض کردیم اصل آن مطلب دروغ است، تمام این ها دروغ هایی است که در تاریخ پشت سر هم درست کردند. چهره هایی را واقفی کردند، یکی سماعه که اصلا واقفی نیست. یکی همین داود ابن حسین که واقفی نیست و این دروغ هایی است که آمده. شیخ رضوان الله تعالی علیه به این کتاب کشی خوش عقیده بوده، حسن اعتقاد داشته، برداشته این مطالب ایشان را نقل کرده است.

عرض کردم ایشان یک فصلی داشته، نجاشی تصریح می کند، ذکره ابو عمر الکشی فی جملة الشیوخ الواقفیه، الان هم در کتاب کشی این نیست، این معلوم می شود یک فصلی در کتاب کشی بوده، شیوخ الواقفیه که خود شیخ هم این فصل را حذف کرده و لذا عرض کردیم آن چه، اصلا شیخ یک کتابی در اختیارش بوده فی نسخه الواقفیه، علی ابن فلان الموسوی از اولاد و احفاد موسی ابن جعفر سلام الله علیهما است و عرض کردیم ظاهرا شیخ بعضی از مولفات را در این جهت دیده و به آن ها اعتماد کرده و لا یصلح للاعتماد، حتی همین مطلب که پول بده و به یونس پول دادند اینها هم اصلا روشن نیست. این که حالا چرا حرکت واقفیه شد و حرکت واقفیه سرّ جدایش بیشتر، احتمالا ما بین وقف و بین غلو سیاسی هم یک رابطه ای قائل هستیم. بقیه بحث باشد در بحث های رجالی و تاریخی فعلا جایش این جا نیست.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين